

واژه‌ها و اصطلاحات کم‌کاربرد باغداری در لای‌زنگان فارس

* اکبر صیادکوه

** حسن رنجبر

چکیده:

روستای «لای‌زنگان» (lay-zangan) از روستاهای شهرستان داراب فارس است. این روستا در ۵۴ کیلومتری شرق داراب واقع شده و زندگی بیشتر مردمان آن، از قدیم تاکنون، از راه باغداری می‌گذشته است. از همین‌روی، کارکرد واژه‌ها و اصطلاحات باغداری در این منطقه چشمگیر است. بی‌تردید ثبت و ضبط چنین واژگان و اصطلاحاتی که از گنجینه‌های فرهنگ و زبان فارسی به‌شمار می‌آید، بسیار بایسته است و چه‌بسا در زایش‌های جدید زبانی بتوان از آن‌ها بهره برد. این مقاله در پی آن است که بخشی از این واژگان و اصطلاحات را که به حوزه باغداری مربوط می‌شود، همراه با شکل دقیق گفتاری و کاربرد آن‌ها، ثبت و ضبط کند. نشان خواهیم داد که گویش گفتاری این منطقه با زبان‌های فارسی میانه و باستان پیوندی استوار دارد و گاهی واژه‌هایی در این منطقه به‌کار می‌رود که به‌همین شکل در متونی قدیمی، چون درخت آسوریک، به‌کار رفته است.

کلیدواژه‌ها: داراب، لای‌زنگان، باغداری، واژه‌ها و اصطلاحات

* دانشیار بخش زبان و ادبیات فارسی دانشگاه شیراز. ak_sayadk@yahoo.com

** دانشجوی کارشناسی زبان و ادبیات فارسی دانشگاه شیراز. abrak32@yahoo.com

۱. مقدمه

گسترش روزافزون وسایل ارتباط جمعی و تازش بی‌امان آن‌ها بر پیکر زبان‌ها و فرهنگ‌های محلی، امری روشن است. شتاب این امر باعث شده که حتی نسل حاضر، بسیاری از واژه‌ها و اصطلاحاتی را که پدران و مادرانشان به‌کار می‌برند، نشناسند؛ اگرچه با آن‌ها تفاوت سنی چندان زیادی هم ندارند. در نتیجه، هر لحظه تعداد زیادی از واژه‌ها و اصطلاحات زبان فارسی که از امکانات بالفعل زبان است و مهم‌ترین زیرمجموعه و زیربنای فرهنگ ما را می‌سازد، به طاق نسیان سپرده می‌شود. البته این امر فقط گریبان زبان فارسی را ننگرفته؛ بلکه به جان همه خرده‌گوش‌ها در سراسر جهان افتاده است و ظاهراً چاره‌کارسازی هم برایش متصور نیست. اما وظیفه زبان‌پژوهان و زبان‌شناسان است که در برابر این تازش گسترده، تمام توان خود را صرف ثبت و ضبط واژه‌ها و اصطلاحات در حال مرگ و قواعد حاکم بر آن‌ها کنند تا این واژگان و قواعد، دست‌کم در گنجینه توانمندی‌های بالقوه زبان ذخیره شوند؛ باشد که در دوره شکوفایی دیگری به‌کار گرفته شود و از گریبان ابزار یا پدیده‌ای نو، حیاتی دوباره از سر گیرد. بر این بنیاد، در این مقاله بخش چشمگیری از واژگان و اصطلاحات مربوط به حوزه باغداری دهستانی قدیمی از استان فارس در شهرستان باستانی داراب که هم‌اکنون به «لای‌زنگان» (lay-zangan) معروف است ثبت و ضبط شده است.

حاج میرزا حسن حسینی فسایی در فارسنامه درباره این روستا چنین آورده است: «معادن داراب دهاتی باشد که در کوهستان افتاده است و همه آن‌ها سردسیری و در زمستان برف‌نشین است و ناحیه آن معادن در جانب شرق شهر داراب افتاده، مانند معدن ارم و معدن برف‌دان و معدن خفر و گنبد و معدن لای‌زنگو و معدن نوایگان... معیشت اهالی این معادن همه از میوه‌های تر و خشک سردسیری و مویز و غنچه خشک گل سرخ است که همه حمل هندوستان کنند» (حسینی فسایی، ۱۳۶۷: ۱۳۱۸). همچنین، محمد معین آورده است: «لای‌زنگان lay-zangan دهی است از دهستان کوهستان، بخش داراب، شهرستان فسا؛ در ۵۴ کیلومتری خاور داراب؛ کوهستانی و سردسیر؛ ۲۴۳۵ تن سکنه دارد و...» (معین، ۱۳۸۴: ۱۸۰۰).

در تقسیمات جدید، داراب از شهرستان‌های مستقل استان فارس قلمداد شده است؛ اما در تقسیمات قدیم که ظاهراً مبنای کار مرحوم معین نیز همین بوده است، «بخش داراب یکی از بخش‌های شهرستان فسا است که در جنوب شرقی شهرستان و در جنوب بخش نی‌ریز واقع شده است» (معین، ۱۳۶۳؛ با اندکی تصرف). در حال، روستای لای‌زنگان هم‌اکنون از توابع بخش رستاق شهرستان داراب، واقع در استان فارس است (بصیری، ۱۳۸۳: ۳).

برخی ساکنان و به‌ویژه سال‌خوردگان این روستا اعتقاد دارند، نام این روستا در قدیم «لای‌زر» (loy-zaru) بوده است که به لای‌زنگو تغییر یافته است (سلامی، ۱۳۹۰: ۴۴). احتمال دارد براساس فرایندهای واجی، بعداً به صورت «لای‌زر» (lay-zaru) و بعد به صورت «لای‌زنگو» (lay-zangu) تغییر یافته باشد. برخی نیز اعتقاد دارند، در اصل این واژه «لای‌سنگو» (loy-sangu) یا «لای‌سنگون» (loy-sangun) بوده است. از نظر فرایندهای واجی، این تغییر موجه است و حتی برخی این تلفظ را درست‌تر پنداشته‌اند (سلامی، ۱۳۹۰: ۴۴). شایان یاد است که از نظر قواعد ابدال در زبان فارسی، چنین فرایندی وجود دارد؛ یعنی حرف «س» به «ز» بدل شده است؛ چون ابدال «ز» به «س» هم در زبان فارسی قدیم داشته‌ایم، همچنان که در کلمه سگری اتفاق افتاده و مرحوم معین در ذیل این واژه سکزستان و بعد سکستان را آورده است (معین، ۱۳۸۴: ۱۸۹۹). این ابدال در برخی متون قدیمی، از جمله در کتاب تکلمة الاصناف بارها و بارها تکرار شده است؛ از جمله کلمه «بازپسین» به صورت «باسپسین» (کرمینی، ۱۳۸۵: ۷۳۴) که حرف «ز» به «س» بدل شده است. همچنین، در ترجمه لفظ «العاقب» نوشته است: «باسپسین پیغامبران» (کرمینی، ۱۳۸۵: ۷۳۴). جالب توجه است که نشانه این ابدال هنوز در برخی واژه‌هایی که مردم این ناحیه به کار می‌برند، دیده می‌شود؛ از جمله کلمه «مگس» را به صورت مَغَز (mayaz) و کلمه «تسبیح» را به صورت (tazvi یا tazbi) تلفظ می‌کنند.

از نظر طبیعی، این روستا در لابه‌لای کوه‌ها واقع شده است و چه بسا وجه تسمیه آن نیز همین باشد. به‌ویژه اگر کلمه «لای» (lay) [لا] را به معنای «محوطه عمیق میان دو کوه، دره» (معین، ۱۳۸۳: ۳۵۴۷) بگیریم، می‌توان علت این نام‌گذاری را این جنبه طبیعی پنداشت. شایان

یادآوری است که «او» متصل شده به کلمه «سنگو» یا «زنگو» یای نسبت است و امروز به‌جای آن، «ان» نسبت را می‌افزایند و بدین ترتیب لای‌زنگو را به‌صورت «لای‌زنگان» تلفظ می‌کنند.

برخی اهالی و سال‌خوردگان محل هم می‌گویند که این روستا با نام دیگری هم شهرت داشته است و آن «یوزگیر» یا «یوزگیری» است. گویا دلیل نامیدن این منطقه بدین نام این بوده که اهالی این روستا در قدیم «زنده‌گیر»هایی می‌ساختند و یوزپلنگ و روباه را زنده به دام می‌انداختند و بعد پوست آن‌ها را می‌فروختند. در برخی نامه‌های قدیمی مربوط به این ناحیه، به‌دنبال نام برخی اعضای این روستا این کلمه به‌کار رفته‌است. بیت زیر نیز که گویا بیت اول یک دوبیتی است و بیان حال فردی است که عاشق دختری از این منطقه بوده، بر چنین نظری صحه می‌گذارد:

خدا فرصت بده از رحم جُنگیر* بگیرم دختری از اهل یوزگیر

این روستا ۲۴۵۲ نفر جمعیت دارد که شامل ۶۴۲ خانوار است. مساحت کل اراضی و باغ‌های این روستا حدود ۹۳۰۰ هکتار است. بیشتر پوشش گیاهی آن بادام کوهی و در مرحله بعد، بنه و کیکم است و زمین‌های مساعدی برای باغداری دارد. به‌همین علت، مردمان این روستا از گذشته تاکنون بیشتر از طریق کشت و کار و باغداری زندگی خود را گذرانده‌اند. در این محل، محصولات درختی همچون گل محمدی، بادام، انگور، گردو و انار تولید می‌شود و چون گل محمدی لای‌زنگان، دیم است، از معطرترین گل‌های محمدی ایران به‌شمار می‌آید و هر سال مقدار چشمگیری از آن به کشورهای آلمان و ایتالیا فرستاده می‌شود. بی‌تردید، همین زمینه‌های کاری در ایجاد و افزایش بسامد واژه‌ها و اصطلاحات باغداری در این منطقه تأثیر گذاشته که متأسفانه، هم‌اکنون بسیاری از آن‌ها در حال فراموش شدن است؛ به‌گونه‌ای که جوانان این ناحیه بسیاری از آن‌ها را نمی‌شناسند.

در این مقاله، برخی از این واژه‌ها و اصطلاحات که خاص حوزه باغداری دیم است، همراه با تلفظ و معنی دقیق آن‌ها ثبت شده است. بی‌تردید، اگر بخواهیم درباره تحول‌های زبانی و

*. جنگیر تغییر یافته واژه جهانگیر است.

فرایندهای واجی آن‌ها گفت‌وگو کنیم، از حوصله یک مقاله بسیار فراتر خواهد رفت. به همین علت، فقط به ثبت و ضبط آن‌ها بسنده کردیم.

۲. روش پژوهش

مطالب این مقاله بیشتر براساس مصاحبه و گفت‌وگو با اهالی محل، به‌ویژه باغداران سال‌خورده، به‌دست آمده است. تلاش کرده‌ایم تلفظ درست واژه‌ها و اصطلاحات را به‌کمک آوانگاری برای مخاطبان این نوشته ثبت کنیم.

مطالب در چهار بخش به‌شرح زیر تقسیم شده‌اند که براساس ترتیب حروف الفبا ارائه خواهد شد:

۱. واژه‌ها و اصطلاحات مربوط به درختان؛

۲. اصطلاحات و واژه‌های مربوط به موقعیت‌های جغرافیایی و جنس زمین؛

۳. واژه‌ها و اصطلاحات مربوط به ابزارآلات باغداری؛

۴. اصطلاحات و واژه‌های رایج دیگر در باغداری.

۳. اصطلاحات و واژه‌های کم‌کاربرد باغداری لای‌زنگان

قبل از ارائه واژه‌های کم‌کاربرد حوزه باغداری در روستای لای‌زنگان، یادآوری چند نکته ضروری می‌نماید. نخست اینکه برخی از این واژه‌ها کاربردی دیرینه دارد، تاجایی که می‌توان در قدیمی‌ترین متون بازمانده از زبان فارسی اثری از آن‌ها را جست‌وجو کرد و این نشانگر پیوند نزدیک این گویش با اصل خود است؛ مثلاً در این روستا، واژه قدیمی «فرسپ» (frasp) (فروهوشی، ۱۳۸۸: ۳۹) به‌صورت «فرس» (faras) به‌معنی الوار اتاق کاربرد دارد. همچنان که در بند زیر از درخت آسوریک بدین شکل به‌کار رفته است: «تختّه کشتیانم، فرسپ بادبانانم» (نوابی، ۱۳۶۶: ۴۵). همچنین، واژه «بشن» (bašn) که در درخت آسوریک به‌کار رفته است (نوابی،

۱۳۴۶: ۴۵) در این محل هم به‌کار می‌رود؛ البته با اندکی تغییر در معنا. در این روستا «بشن» به معنی قسمتی از بدن به‌کار می‌رود.

نشانه‌های کهنگی این گویش بسیار بیشتر است؛ برای نمونه کاربرد واو عطف همان‌گونه است که در زبان پهلوی، به صورت «او» (u)، به‌کار می‌رفته است. «این کلمه در زبان فارسی قدیم اُ / o و در زبان پهلوی او / u... است» (انوری و گیوی، ۱۳۸۷: ۲۵۵)؛ چه‌بسا که با جست‌وجوی بیشتر بتوان تعداد بیشتری از این واژه‌های کم‌کاربرد را در متون بسیار قدیمی یافت. در ادامه، واژه‌ها و اصطلاحات کم‌کاربرد حوزه باغداری دیم در روستای لای‌زنگان را نقل می‌کنیم و برای رعایت کوتاهی سخن، در بیشتر آن‌ها از نقل مثال و جمله پرهیز می‌کنیم.

۱.۳. اصطلاحات و واژه‌های کم‌کاربرد مربوط به درختان

اَبَرِ واَشْتَن (a bar vaštān): میوه را بر روی درخت رهاکردن و نچیدن آن. معمولاً هنگامی که میوه درختانی چون انگور و انار را می‌چینند، میوه چند درخت را برای مصرف خود رها می‌کنند.

اَسْک (assok): هسته میوه.

اَسَه (assa): نک «اَسْک».

اَشْکِلوک (eškeluk): انجیر کال و نرسیده.

اَسْک (ossok): نک «اَسْک».

باَدُم خُشْکَک (bađom xoškak): بادامی که با پوست خشک شده باشد. بیشتر منظور بادامی است که مغز آن قبل از رسیدن و کامل شدن خشک شده باشد.

بَچ (bač): جوانه‌ای که از ریشه درخت و اطراف آن می‌روید و می‌توان برای نهال از آن استفاده کرد. وقتی بخشی از زنبورهای کندو همراه ملکه از کندو بیرون بیایند و بخواهند به‌طور مستقل کندویی بسازند نیز، از این کلمه استفاده می‌کنند.

بُش (boš): شاخ‌وبرگ درخت، قسمت بالای شاخه درخت و بوته و خار. «ای گردوکو خیلی بُش نداره.» (i gerduku xeyli boš naḍar-e): این درخت گردو کم‌شاخ‌وبرگ است.

بُش (boš): شاخه‌های خشک‌شده درخت آلوک.

بُویی (bo:yi): شاخه درخت، بازوی انسان.

«دو تا بُویی شه بُردم.» (dotta bo:yi ša: boriḍ-om): دو تا شاخه از آن بردم.

«بُیش بگیر بیارشه ای ور.» (bo:yi-š bigir biyar ša i-var): بازویش را بگیر و او را بیاور این طرف.

بی‌نیزه / بنیزه (biniza/beniza): صمغ درخت بنه و سرو وحشی. بیشتر برای درخت بنه استفاده می‌شود.

پُرزه (porza): آن قسمت (برآمدگی) از جوانه و شاخه درخت که از آنجا جوانه و برگ سبز می‌شود.

پیچک (pičak): پوست تنه درخت سرو وحشی و درختی دیگر که در لای‌زنگان آن را «سِن» می‌گویند.

پیک (pik): قسمتی از پوست جوانه درخت که می‌خواهند آن را بر درختی پیوند بزنند. معمولاً سه‌چهار سانتی‌متری و لوله‌ای است.

پیک (pik): غنچه گل. این واژه با واژه‌های شاه و کور و چش قرمز نیز ترکیب می‌شود. (نک «شاه پیک»، «پیک کور»، «پیک چش قرمز»)

پیک چش قرمز (pik-e- čaš qermez): غنچه‌ای که خیلی بزرگ نباشد و کاملاً بسته باشد و فقط پرهای آن دیده شود.

پیکِ کور (pik-e kur): غنچه‌ای که خیلی کوچک باشد و پره‌های آن دیده نشود.

تاله (tala): شاخهٔ درخت.

«دو تا تالش خُشده» (dottatala-š xoš-šoδ-e): دو شاخهٔ آن خشک شده است.

تُرشه (toroša): نوعی بیماری برای سیاه‌درختان. مثلاً در درخت بادام که بیشتر هم پیش می‌آید، برگ درخت کمی زردرنگ می‌شود، ثمر آن کم می‌شود، شکنندگی شاخه‌ها زیاد می‌شود و... این بیماری واگیر است و به دیگر درخت‌ها سرایت می‌کند.

تَرّه (tarra): جوانهٔ نسبتاً بزرگ، به درختی که هنوز جوان است و به ثمر ننشسته نیز می‌گویند که در این صورت، نام درخت مدنظر بعد از واژهٔ «تَرّه» می‌آید. «رزمون تَرّه زده» (raz-e-mun tarra zaδ-e): درخت انگورمان جوانه زده است. «بیوته بریم ا تو تَرّه بادمای بالی» (biyô ta ber-im a to tarra baδom-oy baloy): بیا تا برویم داخل درختان بادام جوان.

تِژ (tež): جوانه‌ای که تازه می‌خواهد بروید، جوانه‌ای به اندازهٔ چند میلی‌متر.

تَل (tal): شاخه‌های قطع‌شدهٔ درخت‌ها و بوته‌هایی که خار دارد یا حالت تیزی دارد. معمولاً شاخه‌های خشک‌شده مدنظر است. «تَل زَدُم اَسِرِ دیوال ته همیشه نیا ا تو فدا» (tal zaδ-om a sar-e dival ta hiška naya a to foða): خار و خاشاک روی دیوار گذاشتم تا کسی وارد خانه نشود.

تِلنگ (teleng): خوشهٔ انگوری که تعداد دانه‌هایش کم باشد. به بخشی از یک خوشهٔ انگور هم می‌گویند.

تی کنگ (ti:kang): شاخهٔ بلند درخت رز «ناور» که گاهی این‌گونه شاخه‌ها را از زیر خاک عبور می‌دادند و پس از دوسه سال آن را از رز مادر جدا می‌کردند و این شاخه به رزی دیگر تبدیل می‌شد. به این کار «تی کنگ گرفتن» می‌گویند.

جوغی (juyi): صمغ درختانی چون بادام و ارژن و الوک.

واژه‌ها و اصطلاحات کم‌کاربرد باغداری در لای‌زنگان فارس ۱۰۷

چُرک (čork): انتهای شاخه‌ای که شکسته باشد و هنوز به تنه درخت یا یکی از شاخه‌ها متصل و معمولاً تیز باشد.

چُلامپ (čolamp): قسمت و بخش است و بعد از عدد می‌آید. مثلاً بادام دوچُلامپی یعنی بادام دوقلو یا دو بادام به‌هم‌چسبیده و «چوغ شیش چُلامپی» یعنی چوبی که شش شاخه به آن وصل می‌شود.

چمپک (čampak): خوشه، به‌صورت خوشه‌ای. «یه چمپکِ ناری و رکشیدم آ تو خونه.» (ya čampak-e nar-i varkašiδ-om a to xuna): یک خوشه انار آویزان کردم در خانه.

دارِ خوشه (dar-e xuša): حد فاصل دانه‌های انگور تا ساقه‌ای که خوشه به آن متصل است.

دَنه (danna): هسته میوه‌هایی چون زردآلو.

دو مَجلی (domajali): دو مغزی، دارای دو مغز. مثلاً یک دانه بادام دو مغز داشته باشد.

رَز بُره (raz-e borra): رز تربیت‌شده، رزی که هر سال با شیوه‌ای خاص آن را هرس می‌کنند. (نک «رز بُری»)

رک (rek): بی‌پوست، «بادم رک» یعنی بادامی که پوست آن را هنگام رسیدن از آن جدا کرده باشند.

زَنجیلَه (zanjila): آن قسمت از جوانه درخت رز که همچون ریسمان است و به دور اشیای پیرامون خود می‌پیچد؛ گویا تغییر یافته واژه زنجیره است.

سرخه (sorxa): جوانه‌هایی که بر تنه و ریشه درخت می‌روید.

سییه‌خونه (siya-xuna): حدفاصل شاخه‌های چند سال قبل درخت انگور تا تنه و شاخه‌های اصلی و قدیمی.

شاپیک (ša-pik): غنچه‌ای که بزرگ شده باشد و بخواهد به‌زودی باز شود.

عیو (eyv): آفت درخت انگور. «هُمسال رَزَا عیو زَدِ انگیرای خووی نَداره» (hom-sal)
(ra:za eyv zað-e anger-oy xuvi naðar-e): امسال رزها آفت زده و انگورهای باکیفیتی
ندارد.

غوره ترو (γura-terv): غورهٔ ملس، غوره‌ای که دومزه شده باشد.

«هَنی انگیرا شیرین نشده، تازه غوره تروه.»

(hani anger-a širin našoð-e taza γura-terv-e): هنوز غوره‌ها به انگور تبدیل نشده
و دومزه است.

کُرُک (korok): وقتی درخت‌های بادام و گردو و بنه پیر می‌شوند و شاخه‌های آن‌ها شکننده
می‌شود می‌گویند: «کُرُک شده.»

کُرُن (koron): بخش کوچکی از خوشهٔ انگور، خوشهٔ انگوری که تعداد دانه‌هایش کم
باشد. «شه گفتم یه کم انگیری بده، یه کُرُنی اُم داد!»

(ša goft-om ya kame angir-i beð-e ya koroni om dað): به او گفتم مقداری
انگور به من بده، تنها بخش کوچکی از یک خوشه را به من داد.

کُرُنَه کِرْدَن (koronna kerdan): جداکردن نوک شاخهٔ درختانی چون بادام به قصد
جداکردن برگ درخت برای دام. جداکردن برگ همراه با نوک شاخه.

کُرُنِگ (Korong): بخش کوچکی از خوشهٔ انگور، خوشه‌ای که تعداد دانه‌هایش کم باشد.

کر و کورکردن (ka:r-u (o) kur kerdan): این اصطلاح مربوط به گل چینی است و
یعنی چیدن تمام گل‌ها و غنچه‌های گل در آخرین باری که گل را می‌چینند. در آخرین باری که
گل‌ها را می‌چینند، حتی ریزترین غنچه‌ها را نیز می‌چینند.

کَغ (kaγ): بَنه‌ای که نرسیده و کال باشد و رنگ آن سبز نباشد.

کَلَهْخُشکو (kala-xošku): درختی که تعدادی از شاخه‌هایش خشک شده باشد و تعدادی از آن سبز باشد، درختی که قسمتی از شاخه‌هایش خشک شده باشد؛ مخلوطی از خشک و تر.

کُلکِ نار (kolak-e nar): گلنار. «نارمون هُمسالِ خوو کُلکِ داره.»

(nar-e-mun homsał xuv kolak dar-e): انارمان امسال خیلی گلنار دارد.

کِنِگِه (kenga): شاخهٔ درخت، معمولاً شاخه‌ای که بزرگ باشد. «یه کِنِگی آ گردو رفته آ تو کیچه.» (ya kenge-y a gerdu raft-e a to ki:ča): شاخه‌ای از درخت گردو وارد کوچه شده است.

کِنِگ و بال شُل کرده (keng o bał šol kerde): شاخهٔ درخت به طرف زمین خم شده، بیشتر هنگامی به کار می‌رود که شاخ و برگ درخت از سنگینی میوه پایین آمده باشد.

گُلالک (golalāk): آن جوانه‌ای که پس از «ترپاز» کردن (نک «ترپاز») از جوانهٔ ترپاز شده می‌روید و حدود بیست سانتی متر است. در فرهنگ معین کَلاله به معنای کاکل و برجستگی‌ها یا رشته‌های بالای مادگی گیاه آمده است (معین، ۱۳۸۴: ۳۰۱۹).

گُل چُک زرو (gol-e čok zerv): گل محمدی، گل سرخ.

گُل و مُهره (gol o mo:ra): شکوفه، شکوفه‌هایی که به میوهٔ کوچک و اولیه (مهره) تبدیل شده‌اند. گُل و مهره را برای درختانی چون بادام و گوجه‌سبز و... به کار می‌برند.

گُلِ وال (gol-e vał): غنچهٔ باز شده، گُل.

مَچ (mač): مغز. ظاهراً تغییر شکل یافتهٔ همین واژهٔ مغز است که با حذف و ابدال بدین شکل درآمده است.

مَراق (maraq): جوانه‌ای که از نوک شاخه و جوانه‌های سال قبل می‌روید.

مُزگ (mozg): تخم دانه‌های انگور و قسمت استخوانی دانه‌های انار.

مورونه (muruna): غنچه، شکوفه‌های باز نشده درخت بادام و امثال آن.

ناؤر (navor): رز تربیت نشده، رزی که به اختیار خود رشد می‌کند و گاهی آن را هرس می‌کنند. البته بعضی افراد بر این باورند که نباید به رز «ناور» دست زد و آن را هرس کرد. حتی می‌گویند شاخه‌های خشک آن را نیز نباید بُرید.

هَسُّک (hassock): نک «اَسْک».

هَسَّه (hassa): نک «اَسْک».

۲.۲. برخی واژه‌ها و اصطلاحات مربوط به ابزار باغداری

چَپ و راس (čap-o-ras): وسیله‌ای که با آن دندان‌های برخی اژه‌ها را یکی به طرف چپ و یکی به طرف راست مایل می‌کنند تا در هنگام بریدن چوب، اژه گیر نکند و خوب ببرد. وقتی که اژه دندان‌هایش راست شده باشد و حالت مایل بودن خود به طرف چپ و راست را از دست داده باشد، می‌گویند: «هَرّه چپ و راس نداره.» (harra čap-o-ras nađar-e)

خارکَن (xarkan): تیشه خارکنی یا کلنگ که شامل دو قسمت است: ۱. «تی» (ti): نوک؛

۲. «دَن کافری» (da:n-e kafar-i): دهانه عریض.

طار (tar): برکه‌هایی که معمولاً در حاشیه کوه و در مسیر آب باران می‌سازند.

کَپر (kapar): در این روستا به دو صورت ساخته می‌شود: ۱. «کپر تیرپایی» (kapar-e tir

pay-i) که معمولاً به شکل مستطیل است و در دیوارهای عرضی آن دو پایه قرار می‌دهند و چوبی

بلند روی آن دو می‌اندازند و مابقی چوب‌ها را به آن تکیه می‌دهند؛ ۲. «کپر مُرو» (moru) که

گنبدی شکل است.

کیتُل (keytol): این واژه به معنای کپر است و بیشتر لای‌زنگانی‌های علیا (خَشَم بالا) آن را

به کار می‌برند.

«رفتَم ا تو کیتَلِ عَلیو.» (raft-om a to keytol-e ali-yu): رفتَم داخل کپر علی.
گِژَه (gerra): سبد جمع‌آوری انگور که دایره‌ای شکل است و اندازه‌های متفاوت دارد و نمونه‌ای معمولی از آن حدود ده کیلو انگور را در خود جای می‌دهد و آن را از جوانه‌های بوته «خه» (xe:) می‌بافند.

لَت (lat): چوبی حدود یک متر با قطر حدود سی سانتی‌متر و نسبتاً سنگین و معمولاً از جنس کیکم و بنه، برای کوبیدن بادام پوست دار به منظور کندن پوست آن‌ها.
لُودَه (lô ða): سبد جمع‌آوری انگور که تقریباً مستطیلی شکل و بزرگ است و آن را با جوانه‌های بوته «خه» می‌بافند و نمونه معمولی آن حدود سی و پنج کیلو انگور را در خود جای می‌دهد.
میزگا (meyz-ga): جایی که محصولات مثل انگور و بادام ... را خشک می‌کنند.

۳.۳. اصطلاحات و واژه‌های کم‌کاربرد مربوط به موقعیت‌های جغرافیایی و جنس

زمین

اُوزَنُوک (ô-zanuk): چیزی مثل چشمه. تفاوتش با چشمه این است که آب چشمه زیاد است؛ ولی آب «اُوزَنُوک» کم است و به صورت نم نم و تدریجی بیرون می‌آید.
اُویزگ (o:vizg): زمینی که شیب آن خیلی زیاد باشد.
برآفتو (ba-raftô): جایی که آفتاب عصر به آن می‌تابد.
بَس / بَسَه (bass/bassa): کُرسی، دیوار کوتاهی که اطراف درخت و راه و ... درست می‌کنند. گاهی به پله و جایی که حالت پله‌ای دارد هم «بس» یا «بسه» می‌گویند.
تَرکه را (tarka-ra): راهی باریک و فرعی که استفاده از آن کم است.
تُم (tom): تپه. «بچا رفتن اُری تُم پُشتِ مدرسه.»
(bačč-a raft-en a ri tomm-e pošt-e mađresa): بچه‌ها رفتند روی تپه پشت مدرسه.

چَک (čak): صخره، کمر، زمینی که از جنس سنگ و صخره باشد.

ریزال (ri:zal): زمین شیب‌داری که پوشیده از ریگ و سنگ باشد.

زمین آلف (zamin-e alf): زمینی که خاک آن مناسب باشد و درخت در آن به خوبی رشد کند.

زمین مَنّ (zamin-e mann): زمین دست‌نخورده، جایی که خاکش دست‌نخورده باشد: یعنی خاکش کنده نشده باشد یا از جایی دیگر به آنجا انتقال نیافته باشد.

شودو (šōdu): کمر و صخره‌ای که ارتفاع آن زیاد باشد، دیواره کوه.

غاش (γaš): زمینی که برخلاف اطراف خود که پستی و بلندی دارد، صاف باشد. ممکن است اندازه یک غاش یک هکتار و اندازه غاشی دیگر بیش از ده هکتار باشد. باید توجه کرد که اگر اندازه آن خیلی زیاد باشد به آن «کَفَه» یا «کَفَه» (نک «کَفَه/ کَفَه») می‌گویند. «بری پَنجَم سال رفتیم آغاش لردی»

(berey panyom-e sal raft-im a γa: š-e lardi): برای پنجم سال به «غاش لردی»

رفتیم.

غُردون (γordun): جایی که پُر از سنگ‌های کوچک و بزرگ باشد. گاهی هم به صورت «سنگ و غُردون» به کار می‌رود. غُردون نام منطقه‌ای در لای‌زنگان نیز می‌باشد. کشه (ka: ša): رودخانه.

کَفَه / کَفَه (kaffa/ka:fa): دشت، زمینی که پستی و بلندی‌های آن کم باشد و وسعت آن زیاد باشد. «کَفَه/ کَفَه» ممکن است همان کویر گرم و خشک باشد و همچنین، ممکن است زمینی باشد چون سرحد در لای‌زنگان که در ارتفاع ۲۹۰۰ متری از سطح دریا است.

کَم (kam): غاری که عمق آن کم باشد. «کم غلوال» هم به کار می‌رود که به معنی طوق غربال است. «رَفْتَم اَکَم اِشکَفْتِ جَرَو.»:

(raft-om a kam-e eškaf-t-e ya.ru): رفتم به «کم اِشکفت جَرَو».

لَخَش (laxš): زمینی از جنس سنگ و صخره.

مژدون (mož-dun): جایی که محصول را در آفتاب پهن می‌کنند تا خشک شود. این واژه را بیشتر، لای‌زنگانی‌های علیا (خشم بالا) استفاده می‌کنند، به جای «میزگا» که لای‌زنگانی‌های سفلی به کار می‌برند.

نِسارگ (nesarġ): جایی که آفتاب عصر بر آن نمی‌تابد و سایه‌ریز است یا جایی که بیشتر اوقات سایه باشد، مثل اطراف دیوار حاشیه کوه و صخره.

وُخ (vox): خاکی که نفوذپذیری آن بسیار باشد. «دیه بهار آ را رسید، برو بوین چطو زمینا وُخ شده!»

(diya bahar a ra rasið borô bevin četô zamin-a vox šoð-e): دیگر بهار شد، برو بین چگونه زمین و خاک نفوذپذیر شده.

۴.۳. اصطلاحات و واژه‌های کم‌کاربرد دیگر در باغداری

اگُل واگشته (a gol va-gešt-e): گلبرگ‌های شکوفه بادام و امثال آن تکیده و انتهای شکوفه به اندازه دانه تسبیح بزرگ شده است.

انگیر واخاوونی (angir va-xavuni): پهن کردن و خواباندن انگور در آفتاب برای خشک کردن آن که به شیوه خاص انجام می‌شود. انتهای هر خوشه باید به طرف بالا باشد و خوشه‌ها چندتا چندتا کنار هم قرار گیرند تا هنگام جمع کردن انگور خشک شده دانه‌دانه نشود و با خاک مخلوط نشود و کسی که آن را جمع می‌کند، دچار سختی نشود. البته چندین سال است که انگورها را روی پلاستیک و گونی می‌ریزند و از روش قبل استفاده نمی‌کنند.

باغ ریزی (bay rizi): چیدن انگورهای باغ، چیدن باغ انگور.

بخته کردن (baxta kerdan): در اصطلاح کشاورزی یعنی کوبیدن و له کردن ریشه چند خار خاص، طوری که ریشه قطع نشود. این کار برای خشک کردن آنها است؛ چراکه اگر آنها را بکنند، دوباره سبز می‌شوند. خارهای دیگری نیز هست که اگر آنها را بکنند، دوباره سبز می‌شود؛ ولی این روش را نمی‌توان برای آنها هم استفاده کرد.

بَر / بَرَه (bar/ bara): ۱. ثمر یا میوه؛ ۲. از آن لحظه‌ای که کار را شروع می‌کنند تا لحظه‌ای که می‌روند و استراحت می‌کنند نیز یک «بَر / بَرَه» نامیده می‌شود. از این رو، ممکن است بَر یک نفر مثلاً یک ساعت و فردی دیگر دو ساعت باشد. ۳. مساحتی مشخص از زمینی که قرار است در آن کار کنند که در این معنا، هم به صورت «بَر» و هم «بَرَه» به کار می‌رود. مثلاً برای خارکندن در یک هکتار زمین، یک «بَر / بَرَه» ممکن است صد متر مربع از آن یک هکتار باشد تا کارکردن نظم و ترتیب داشته باشد.

بُنجه (bonja): تمام خارها، صرف‌نظر از اسم مخصوص آن‌ها.

بُنَه (bona): واحد شمارش درخت. به هر درخت یک «بُنَه» می‌گویند.

پات (pat): هرس کردن درخت.

پت ول نمیده (pet vel nemið-e): جوانه‌ای که می‌خواهند بر آن پیوند بزنند و پوستش شاداب نیست و جدا نمی‌شود، فصل پیوند تمام شده است.

پُرزه راس کرده (porza ræs kerd-e): جوانه درخت رز شروع به رشد کرده و به اندازه نصف بند انگشت بزرگ شده است.

پَلک / پَلکی (palak / palaki): چیدن میوه‌هایی که هنگام برداشت محصول از نظرها پنهان مانده است.

پَنگ (peng): پوک، بی مغز.

تال (tal): بالای درخت، تال انجیر یعنی بالای درخت انجیر.

تاله لِنگو (tala-lengu): کم‌شاخه، درختی که شاخه‌های آن تنگ باشد.

تخم‌گیری (toxm giri): قطع کردن برخی خارها قبل از اینکه تخم بریزند و باعث تکثیر شوند.

تَرپاز (tarpaz): کوتاه‌کردن جوانه‌های درخت رز «بَرَه». این کار را می‌کنند تا خوشه‌های انگور بهتر رشد کنند.

تُرْسِیدَن (torossidan): قطع کردن ریشه با دهنه عریض کلنگ. بیشتر برای خار استفاده می‌شود.

تِلْزِم (telzem): جوانه‌ای که خیلی تازه و شاداب و ظریف باشد. «تلزم» را برای انسان هم به کار می‌برند؛ به معنای قشنگ و شاداب و ظریف.

تَلْوَس (talvas): دیواری سنگی که دور باغ و گاهی دو طرف راه می‌کشند و معمولاً روی دیوار را با خار و خاشاک می‌پوشانند.

تَنْجِه زده (tenja zað-e): جوانه درخت که به اندازه حدود نیم تا یک سانتی‌متر رشد کرده باشد.

توپاز (tu:paz): جدا کردن جوانه‌های نامناسب و زیادی درخت رز «بزه». زمان آن هنگامی است که جوانه‌های درخت رز «بزه» کوچک باشد. این جوانه‌ها را با دست از درخت می‌کنند و جدا می‌کنند.

توُور (tu:vor): هرس درخت انگور (تریت نشده) در پاییز.

تیره (tira): به هر باغ یا زمین، تیره می‌گویند. گاهی باغی را که حالت دو قسمتی داشته باشد، به دو بخش با نام‌های «تیره بالای و تیره دومی» (تیره بالایی و تیره پایینی) معرفی می‌کنند. گاهی صاحب باغ، باغ شریک خود را می‌خرد و با باغ خود ادغام می‌کند که معمولاً اسم آن تیره به نام همان فرد فروشنده باقی می‌ماند.

جوش گُل (Juš-e gol): اوج گُل دادن یک گُل. وقتی که اوج گُل دادن یک گل به پایان برسد، می‌گویند: «گُلا جوش واناد.» (gol-aJušva-nað)

جَوَل (ĵaval): خارها و بوته‌ها و درخت‌های زیادی که در هم تنیده و فضای شلوغی را به وجود آورده باشند. «خیلی وَخْتِه کارِ درختام نِکَرْدُمِه، جَوَل شُدِه»

درخت‌هایم رسیدگی نکرده‌ام، جنگل شده. xeyli vaxt-e kar-e deraxt-am nakerd-om-e Javal šod-e

درخت‌هایم رسیدگی نکرده‌ام، جنگل شده.

به درختی که هرس نشده باشد و شاخه‌های خشک و تر آن با هم مخلوط شده باشد نیز

می‌گویند: «جَوَلِ شده» یا «جَوَل شده».

چارپای (čar-pay): نوعی سازه. برای ساختن «چارپای» انتهای چهار چوب را همچون پایه و ستون در زمین قرار می‌دهند و مابقی چوب‌ها را روی این چوب‌های پایه قرار می‌دهد و روی آن را با «شنگه» و... می‌پوشانند و از سایه آن استفاده می‌کنند. گاهی هم شب‌ها روی آن می‌خوابند.

چارشَق شدن (čar-šaq šodan): برای بادام و گردو استفاده می‌شود. یعنی بادام یا گردو

حسابی رسیده است و پوست آن به راحتی جدا می‌شود.

چرته (čerta): هیزم باریک و سبک.

چُق / چُقّه زدن (čoq/čoqqa zađan): تازه جوانه‌زدن، جوانه‌ای که دیروز یا چند روز

پیش زده باشد و کوچک باشد.

چُکُل (čokol): ۱. حدود نیم متر از تنه درخت قطع شده‌ای که در خاک باقی مانده است. ۲.

آن قسمت‌هایی که پس از شکستن تنه قطور درختی به دست می‌آید و ارتفاع آن کمتر از حدود نیم متر است. ۳. به چوب‌های باریکی که خیلی کوچک باشد هم «چُکُل» گفته می‌شوند. چیزی به اندازه چوب کبریت.

چيله (čila): هیزم باریک و سبک.

خَلَاشَه (xalaša): خس و خاشاک. «بُر و یه گمی خَلَاشه بیار ته تش کنیم.» (borô ya

kami xalaša biyar ta taš konim): برو مقداری خس و خاشاک بیاور تا آتش روشن کنیم.

رَزا آورد کرده (ra:z-a avord kerd-e): دانه‌های غوره و یا انگور آبدار و درشت شده

است.

رَزَا اِشْکَال خاره (ra:z-aeškał xar-e): جوانه‌های درخت رز به اندازه نصف بند انگشت یا یک بند انگشت رشد کرده و بزرگ شده است.

رَزَا دُکْمی شده (ra:z-adokmey šoḍ-e): جوانه درخت رز به اندازه نصف بند انگشت بزرگ شده است.

رَزَا مَاشْکُو شده (ra:z-a-mašaku šoḍ-e): دانه خوشه‌های درخت رز به اندازه دانه ماش، بزرگ شده و در حال تبدیل شدن به غوره است.

رِز بُرِی (raz-bori): کوتاه کردن شاخه‌های سال قبل رز «بُره» با روش خاص که در هر سال یک بار انجام می‌شود و زمان آن حدود عید نوروز است.

رِسه (ressa): ردیف، یک «رسه» رز یعنی یک ردیف رز.

دَار و دَعَل (dar o dayal): خارها و بوته‌های زیادی که در هم مخلوط شده باشد.

دَنُون می‌شُو شده (dannun miš-u šoḍ-e): این اصطلاح را برای درخت انگور و بوته گل محمدی به کار می‌برند؛ یعنی جوانه درخت رز و بوته گل به اندازه یک یا دو سانتی متر رشد کرده است.

دومزه (do-mazza): انگور نرسیده، حالتی بین ترش و شیرین.
دومول (do:mul): پارچه و گونی و... که برای ترساندن حیوانات و جلوگیری از آسیب‌رساندن آن‌ها به درخت آویزان می‌کنند.

دونه زده (duna-zaḍ-e): میوه در حال رسیدن است. «انگیز دونه زده» یعنی انگور در حال رسیدن است. در برخی میوه‌ها مثل بادام و گوجه‌سبز «دونه‌زدن» آشکار است. یعنی قسمتی از پوست آن‌ها قرمز رنگ می‌شود.

دیدارک (diḍarak): مرز بین باغ‌ها.

دیدارک گردوئَن (diðarak gardonnan): جابه‌جا کردن مرز بین باغ‌ها. کسی که این کار را می‌کند، قصد تصاحب زمین و درخت شریک خود را دارد.

سال زَمَن (sał-e zaman): سال پربرف و باران، تَرَسال.

سُختکی (soxtaki): سوزاندن جنگل برای برپاکردن باغ و درخت و نیز نام منطقه‌ای در لای‌زنگان است.

سِیلی (seyli): تعداد انگشت‌شماری میوه درخت انجیر که زودتر از موعد مقرر برسد. گاهی اتفاق می‌افتد که یک یا چند میوه از درخت انجیر می‌رسد؛ درحالی‌که تمام میوه‌های دیگر کال هستند.

شَنگه (šanga): شاخه‌های نسبتاً بزرگی که پس از چوب‌های اصلی، در ساختن چیزی مثل «کپر» و «چارپای» به‌کار می‌رود. «شنگه» را از درخت‌ها و بوته‌های زیادی همچون گُگم، خِه، شِن، سیووک، ترویک و... تهیه می‌کنند.

کچاره (ke(a)čara): حصاری که با سنگ به دور نهالی درست می‌کنند که تازه نشانده‌اند.

کَرک (kark): نرسیده، کال.

کِرِن‌زَدَن (keren zaðan): کندن خار با کلنگ که برای درخت مفیدتر است از این که بخواهیم خار را سم بزنییم یا «وارونیم».

کورک / کورکو (ku:rak / ku:raku): غوره خشک‌شده.

کُویی (kôyi): میوه‌ای که قسمتی از آن را پرنده خورده باشد.

کِیْتَل‌بُردَن (keytol bordan): بیتوته، شب‌ماندن در باغ به‌قصد کار و برداشت محصول

و ...

کِیْتَل‌گَنَن (keytol kannan): از باغ به خانه برگشتن، تمام‌شدن دوره شب‌مانی در باغ.

گُراز رَمونی (goraz ramuni): جلوگیری از ورود گراز به باغ و خوردن و خراب کردن میوه‌ها. این کار شب‌ها انجام می‌شود و برای «رَموندن» گراز، کارهایی از قبیل سرو صدا کردن در باغ، آتش روشن کردن، رادیو روشن کردن و... انجام می‌شود.

گردو گل سیا کرده (gerdu kal siyakerd-e): گردو مغز بسته است، مغز گردو از حالت خمیری بیرون آمده و محکم شده است.

گُل بارزُنه (gol barzon-e): گلبرگ‌های شکوفه بادام و امثال آن تکیده است و انتهای شکوفه به اندازه دانه تسبیح بزرگ شده است.

گُل بری (gol bori): هرس کردن گُل محمدی.

گُل بو (gol-e bu): اولین غنچه‌های باز شده گُل. گل بوداشتن کنایه از این است که فصل گل چینی دارد شروع می‌شود.

لُوده کَش (lō ḍa kaš): کسی که سبدهای پر شده انگور (لوده) را برای پهن کردن در آفتاب حمل می‌کند. معمولاً چند نفر انگور می‌چینند و یک نفر هم کار «لوده‌کشی» را عهده‌دار می‌شود.

مُچ بَسَن (moč bassan): استخوانی شدن چغله بادام و گردو و... .

موچونه کِرده (mučuna kerd-e): وقتی درختی مثل بادام زیاد ثمر داشته باشد، می‌گویند: «موچونه کرده»، کنایه از ثمر بسیار داشتن است، میوه‌ها نزدیک به هم و حالت خوشه‌ای پیدا کرده است.

مُر پُکنه (mo:ra pokon-e): پوست شکوفه‌ای که هنوز اطراف میوه کوچک و اولیه درختانی چون بادام را دربر گرفته، ترکیده است و میوه در حال بزرگ شدن و تبدیل شدن به چغله است.

میز وُچینی (meyz vo:čini): جمع کردن انگورهای خشک شده (مویز) از داخل میزگاہ. (نک «میزگاہ»).

۴. نتیجه

منطقه لای زنگان از مناطق مهم باغداری استان فارس به‌شمار می‌رود. به‌همین سبب، در حوزه زبان رایج در این منطقه، واژه‌ها و اصطلاحات باغداری فراوانی به چشم می‌خورد که بسیاری از آن‌ها، به‌علت تغییر نظام زندگی و ازبین‌رفتن برخی مدلول‌های آن‌ها، از کاربرد افتاده است و در آستانه فراموشی قرار دارد. در این مقاله، حدود یکصد و پنجاه اصطلاح و واژه مربوط به این حوزه ثبت و ضبط و آوانگاری شد. اصطلاحات و واژه‌های طرح‌شده در این مقاله به حوزه باغداری دیم مربوط است.

از یافته‌های این پژوهش برمی‌آید که برخی از این واژه‌ها و اصطلاحات به‌شکل قدیمی‌تری در این منطقه رواج داشته که در برخی متون پهلوی نیز می‌توان آن‌ها را مشاهده کرد. فرایندهای واجی در برخی از این واژه‌ها گویای آن است که این لهجه پیوند نزدیکی با زبان‌های قدیمی پارسی دارد. به‌علت اینکه شغل اصلی مردمان این ناحیه باغداری بوده و طبیعت نسبتاً مساعدی هم داشته است، واژه‌ها و اصطلاحات باغداری در این منطقه بسامد فراوانی دارند.

شایان یاد است که واژه‌ها و اصطلاحات کم‌کاربرد در حوزه‌های دیگر، از جمله کشاورزی آبی و زنبورداری و... نیز این ظرفیت را دارند که پژوهشگران دیگری آن‌ها را ثبت و ضبط کنند.

کتاب‌نامه

۱. انوری، حسن و حسن گیوی احمدی، ۱۳۸۷، دستور زبان فارسی ۲، چ ۴، تهران: فاطمی.
۲. بصیری، محمود، ۱۳۸۳، راهنمای تلفظ لای‌زنگان و لای‌زنگانی‌های مقیم، لای‌زنگان: شورای اسلامی روستا.
۳. حسینی فسائی، میرزا حسن، ۱۳۸۴، فارس‌نامه ناصری، به تصحیح و تحشیه منصور رستگاری فسائی، چ ۱، تهران: امیرکبیر.
۴. سلامی، عبدالنبی، ۱۳۹۰، گنجینه گویش‌شناسی فارس، چ ۶، تهران: ناشر.
۵. فره‌وشی، بهرام، ۱۳۸۸، فرهنگ فارسی به پهلوی، چ ۴، تهران: دانشگاه تهران.
۶. معین، محمد، ۱۳۸۳، فرهنگ معین، چ ۲۱، تهران: امیرکبیر.
۸. کریمینی، علی‌بن محمد، ۱۳۸۵، تکلمة الاصناف، تصحیح علی رواقی، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.